

ارتش ایران هخامنشی

-
- سرشناسه: هد، دانکن
عنوان و نام پدیدآور: ارتش ایران هخامنشی / دانکن هد؛ ترجمه محمد آقاجری
مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص.: مصور، نقشه.
شابک: ۶-۹۸۳-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The Achaemenid Persian Army, 1992
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
- موضوع: ایران — ارتش — تاریخ
موضوع: ایران — تاریخ — هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م
موضوع: ایران — تاریخ — هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م — جنگ‌ها
شناسه افزوده: آقاجری، محمد، ۱۳۴۹ —، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ الف ۴ هـ / DSR ۱۱۶
رده‌بندی دیویی: ۳۵۵ / ۰۰۹۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۷۳۱۵۵۷
-

ارتش ایران هخامنشی

دانکن هد

ترجمه محمد آقاجری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Achaemenid Persian Army

Duncan Head

Montvert Publications, 1992



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

دانکن هد

ارتش ایران هخامنشی

ترجمه محمد آقاجری

چاپ اول

۱۵۰۰ نسخه

۱۳۹۱

چاپ نقشیران

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۹۸۳-۶

ISBN: 978-964-311-983-6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۰۰۰ تومان

فهرست

۷	ارتش ایران هخامنشی
۷	مقدمه
۷	زمینه تاریخی
۱۵	منابع
۱۷	سازمان نظامی
۱۷	فرماندهی
۱۹	آموزش‌های نظامی پارس‌ها
۲۱	یگان‌های پاسداران
۲۴	سربازان استان‌ها
۳۵	سازماندهی یگان‌ها
۳۶	جامه‌های پارسی و مادی
۴۴	سربازان ایرانی
۴۴	نخستین پیاده‌نظام هخامنشی
۵۶	نخستین سواره‌نظام هخامنشی
۵۹	تحولات بعدی سواره‌نظام
۶۹	تحولات بعدی پیاده‌نظام
۷۷	شترها، گردونه‌ها و منجنیق‌ها
۸۳	سربازان بیگانه
۸۳	سکاه‌ها

- ۸۶ هندی‌ها
- ۱۰۴ بابلی‌ها، سریانی‌ها و اعراب
- ۱۰۸ آفریقای شمالی
- ۱۰۹ مردم آناتولی
- ۱۱۴ یونانی‌ها
- ۱۱۶ آماده‌سازی ارتش
- ۱۱۹ ارتش در جنگ
- ۱۲۴ آرایش سپاه
- ۱۲۴ نیروی تهاجمی خشایارشا، ۴۸۰ پ.م
- ۱۲۹ پلاته، ۴۷۹ پ.م
- ۱۳۱ کوناکسا، ۴۰۱ پ.م
- ۱۳۲ اوتوفراداتس در کاپادوکیه، ۳۶۷ پ.م
- ۱۳۳ حمله به مصر در ۳۵۱ پ.م
- ۱۳۴ گرانیکوس، ۳۳۴ پ.م
- ۱۳۵ ایسوس، ۳۳۳ پ.م
- ۱۳۵ گوگمل، ۳۳۱ پ.م
- ۱۳۹ کتاب‌شناسی
- ۱۴۳ نمایه

ارتش ایران هخامنشی

مقدمه

امپراتوری ایران در روزگار هخامنشی به مدت تقریباً دویست سال، از نیمه سده ششم تا نیمه سده چهارم پ.م، بر خاور نزدیک و مدیترانه خاوری تسلط داشت. این بزرگ‌ترین امپراتوری‌ای بود که جهان تا بدان روزگار به خود دیده بود، و از بسیاری جهات موفق‌ترین نیز به شمار می‌رفت. ما برای مدتی طولانی تنها از دریچه چشم یونانیان باستان به ایران نگریده‌ایم. مورخان یونانی منبع اساسی اطلاعات در باره ایرانیان بوده‌اند و حتی امروزه نیز چنینند. این چشم‌انداز بدین معنی بود که ایران از دیرباز با دیدگاهی خصمانه نگریده می‌شد؛ و چون اتحادیه‌ای از دولت‌شهرهای یونانی مانع از گسترش این امپراتوری در باخترزمین گردید و حمله یونان نیز سرانجام این امپراتوری را سرنگون ساخت، از دید غربی‌ها ایرانیان دشمنانی شکست‌خورده هستند، دیدگاهی که ممکن است به سادگی هرچه تمام‌تر، همه دستاوردهای نظامی آنان را پنهان سازد. خوشبختانه منابع دیگر به گونه‌ای فزاینده در دسترس قرار می‌گیرند تا این دیدگاه متعصبانه یونانی‌ها را تصحیح کنند و ایجاد و ترسیم تصویر درستی از سازمان نظامی هخامنشی‌ها ممکن شده است، تصویری که با وجود این هنوز هم به گونه‌ای گریزناپذیر به شدت وابسته به منابع یونانی است.

زمینه تاریخی

پارس‌ها و پسرعموهای مادی ایشان، نخستین بار در نوشته‌های آشوری سده نهم پ.م

گام به تاریخ گذاردند. در آن زمان پارس‌ها در جایی که اکنون کردستان ایران است ساکن بودند و مادها در نقطه‌ای جنوبی‌تر در کوه‌های زاگرس جای داشتند. این‌که آن‌ها چه مدت در این مناطق ساکن بوده و از کجا وارد خاک ایران شده‌اند، هنوز نامعلوم است. در آغاز مادها به مراتب قوی‌تر از پارس‌ها بودند. آن‌ها در سده هفتم پ.م پادشاهی نیرومندی در باختر ایران و به پایتختی هگمتانه (یا همدان کنونی، به یونانی اکباتان) بر پای داشتند و همزمان پارس‌ها را نیز مطیع ساختند. ارتش ماد در اتحادی با بابلی‌ها در ۶۱۲ پ.م نینوا را تسخیر و امپراتوری آشور را نابود ساخت.

متأسفانه دانسته‌های ما از این سلسله اندک است. سازمان اداری و نظامی آن‌ها لابد بعدها سازمان‌های اداری و نظامی امپراتوری هخامنشی را تحت تأثیر قرار داده بوده — اصطلاحاتی مانند ساتراپ [شهرب] مادی به نظر می‌رسند — اما ما اطلاعات مشروحی از این سازمان نداریم. مرزهای خاوری پادشاهی ماد نامشخص هستند. برخی دانشمندان عقیده دارند که پادشاهی ماد، باکتريا را نیز شامل می‌شده است اما برخی دیگر باکتريا را کشوری مستقل می‌دانند. مادها در غرب، قلمرو اورارتو را (که ارمنی‌ها از پیش در حال وارد شدن بدان بودند) تصرف کردند و با قلمرو لیدیه به نبرد برخاستند که به تثبیت مرزهای آنان در ساحل رود هالیس [قزل ایرماق کنونی] در مرکز آناتولی انجامید.

پارس‌ها در این زمان زیر فرمان شاهان دودمان هخامنشی و تحت حاکمیت عالی مادها بودند. شاهان پارس خود را با دو عنوان معرفی می‌ساختند، «شاه پارس» و «شاه آئشان». مدت‌ها تصور می‌شد که این دو عنوان، معرفی‌کننده دو شاخهٔ این دودمان باشند، اما کتیبه‌هایی که در سال ۱۹۷۲ پیدا شد، آئشان را شهری در پارس (استان فارس کنونی) معرفی می‌کنند و اشاره بدین دارند که تنها یک قلمرو پارسی وجود داشته است.

پادشاهی غیر مستقل پارس‌ها را کوروش ملقب به بزرگ، که فرزند کمبوجیه پارسی و ماندانا، دختر ایشتویگو، شهریار ماد، بود، به یک امپراتوری بدل ساخت. کوروش در حدود ۵۵۰ پ.م با یاری یک مادی متمرّد در ارتش این کشور، سر به شورش برداشت و پدر بزرگ خود ایشتویگو را سرنگون ساخت. این امپراتوری جدید پارسی تا اندازه‌ای همان پادشاهی مادی با مدیریتی تازه بود و مادها همچنان از جایگاهی عالی بهره‌مند بودند. کوروش در ۵۴۶ پ.م فتوحات خود در آناتولی باختری را که در حاکمیت کروزوس



تصویر ۱: پیش از امپراتوری. (آ) از مهر کوروش، شاه آنتشان، احتمالاً پدر بزرگ کوروش بزرگ (نظر کوچک). (ب) سوار کماندار، جزئیات زینت‌های صفحات یک نیام زرین از گنجینه جیحون (مجموعه‌ای از اشیاء عمدتاً هخامنشی، که احتمالاً در سده نوزدهم میلادی در کرانه شمالی جیحون در سفد باستانی یافت شد). این نیام ممکن است از ساخته‌های مادها و از سده‌های هفتم-ششم پ.م بوده باشد. کماندار احتمالاً از شاهان ماد است چون کلاهخود وی همانند تاج‌های آشوری است. (پ و ت) مادهایی از برجسته‌نگاری‌های آشوری اواخر سده هشتم پ.م. (ث) فردی مادی، احتمالاً کاهنی از یک گورصخره نزدیک سرپل ذهاب در زاگرس از سده‌های هفتم یا ششم پ.م که برخلاف تصاویر آشوری، جامه‌ای همانند مادهای دوره هخامنشی به تن دارد.

لیدیه‌ای بود، با نبردهایی در خاور ایران ادامه داد و در ۵۳۹ پ.م بابل و متصرفات آن در عراق و سوریه تا مرزهای مصر را تصرف کرد.

برخی منابع معتقدند کوروش در ارتش و سازمان اداری هخامنشی برخی ویژگی‌های متمایز ایجاد کرد، اما معلوم نیست که این امور حقیقتاً تا چه اندازه کار وی بوده است.

کوروش در تابستان ۵۳۰ پ.م در حالی کشته شد که در آسیای مرکزی در حال نبرد با ماساگت‌ها و به روایتی دیگر علیه دربیگ‌ها بود.

کمبروجیه، فرزند و جانشین کوروش، قلمرو سائیتی^۱ مصر را به تصرف درآورد، جایی که

قرار بود یکی از سرکش‌ترین ایالات امپراتوری هخامنشی باشد، اما در تصرف اتیوپی، این امپراتوری تحت نفوذ مصر در مروئه^۲، ناکام ماند. او در سوریه و در راه بازگشت به میهن جان سپرد و به دنبال آن دوره‌ای از خشونت و سرکشی رخ داد. در پایان این زمان، داریوش که فردی از شاخه دیگر خاندان هخامنشی بود، با استواری بر اورنگ

۱. Saitic: از نام شهر Sais در بخش باختری دلتای نیل که هنگام تسخیر این کشور به دست ایرانیان، پایتخت بود.

۲. Meroe: شهری در دویست کیلومتری شمال خارطوم، پایتخت سودان.

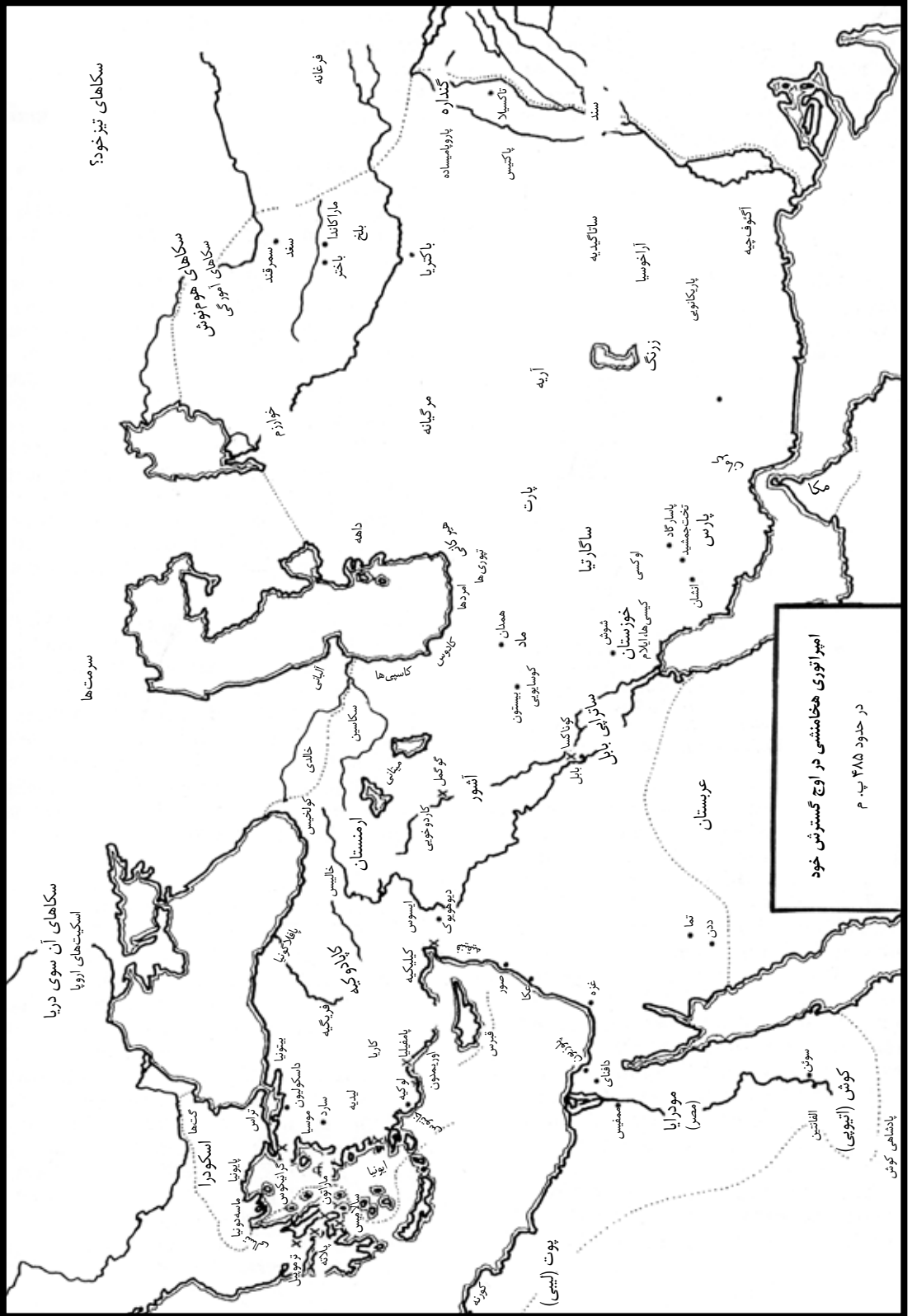
شهریاری نشست و نظم را به امپراتوری بازگرداند. او ادعا کرد که غاصبی را از تخت به زیر کشیده است و سپس در یک دوره یکساله به نوزده نبرد دست یازید و نه پادشاه را به اسارت درآورد. بازسازی رویدادهای این دوره تا حد زیادی بستگی به باورداشتهای درباره گزارشی دارد که از داریوش در یک سنگنوشته [بیستون] باقی مانده است. بسیاری از متخصصان گمان می‌کنند کسی را که داریوش سرنگون ساخت، وارث قانونی کمبوجیه بوده است.

داریوش اول، آخرین شاهی بود که به گونه‌ای چشمگیر مرزهای امپراتوری هخامنشی را گسترش داد. وی پس از نبردهایش علیه شورشیان، طی جنگ‌هایی در خاور، سکاهای تیزخود را مطیع ساخت که یکی از قبایل متعدد سکاهای کوچرو بودند و بخش‌هایی از شمال باختری هند را به امپراتوری هخامنشی ملحق کرد. نبردهای وی علیه سکاهای اروپایی در غرب (در حدود ۵۱۲ پ.م)، شکستی خوارکننده بود اما سرداران وی بیش‌تر تراکیه^۱ و مقدونیه را فتح کردند. پیشرفت‌ها را شورش بزرگ ایونی‌های یونانی در ۴۹۹ پ.م، که مورد حمایت آتنی‌ها و ارتریایی‌ها^۲ بودند، متوقف ساخت. ایونیه، کاریا و قبرس از دست رفتند، سارد پایتخت لیدیه به آتش کشیده شد هرچند به تصرف [یونانی‌های شورشی] در نیامد. اما زمانی که داریوش به ساماندهی ناوگانی پرداخت که قادر به رودرویی با ایونی‌ها بود، شورش به‌آهستگی سرکوب گردید. داریوش برای انتقام‌جویی از آتن و ارتریا، به حمله آبی-خاکی مستقیمی دست یازید که برای آن به‌ویژه به نیروی اسب متکی بود. این ارتش در ۴۹۰ پ.م از طریق دریا به راه افتاد و همه جزایر را به تصرف درآورد. داتیس، فرمانده پارسی، به ارتریا حمله و آن را تصرف کرد. معابد شهر را به آتش کشیدند و سکنه آن تبعید شدند.

با این حال، داتیس با حرکت به سوی آتن در ماراتون پیاده شد اما حاصل آن، تنها شکست ارتش در یک حمله غیرمنتظره و سریع هوپلیت‌های آتنی، سربازان سنگین اسلحه یونانی، بود. در آن زمان احتمالاً این شکست را همچون عقب‌نشینی کوچکی در میدان نبرد می‌نگریستند اما در حقیقت نخستین پیروزی عمده یونانی‌ها در نبردهای بزرگ با

۱. Thrace: منطقه‌ای در جنوب شرقی بلغارستان، شمال شرقی یونان و بخش‌هایی از قسمت اروپایی ترکیه.

۲. Eretreia: منطقه‌ای در یونان.



امپراتوری هخامنشی در اوج گسترش خود
در حدود ۴۸۵ پ. م

سکاهای تیز خود؟

سکاهای آن سوی دریا
اسکیت‌های اروپا

سرم‌ها

پادشاهی کوش

کوش (ایبوی)

الانتین

سوتن

موردرا یا
(مصر)

مغشس

دافای

غزه

صور

شکا

قبرس

اوردمون

پاشلیا لویه

کاریا

لیدیه

سارد

موسا

داسکولون

تیونیا

فریگیه

پاناسیون

ترس

گتھا

اسکودرا

پانویا

مایدونیا

تومبول

پلان

سارامیس

ارگیا

عربستان

دمن

تما

کوناگسا

سارانی بابل

شوش

خوزستان

کسی‌ها ایلام

لوکی

پارس

تخت جمشید

پارساگاد

زنگ

آراخوسیا

ساتاگیدیه

سند

تاکسیلا

پاکیس

گنداره

پارو پاساده

فرغانه

بکریا

مرگیانه

آریه

پارت

ساکارتیا

ساکا

کرمان

مکا

پارس

انسان

کسی‌ها ایلام

خوزستان

شوش

لوکی

پارساگاد

تخت جمشید

پارس

زنگ

آراخوسیا

ساتاگیدیه

سند

تاکسیلا

پاکیس

گنداره

پارو پاساده

فرغانه

بکریا

مرگیانه

آریه

پارت

ساکارتیا

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

اکوف‌چیپه

باریکانومی

آراخوسیا

ساتاگیدیه

سند

تاکسیلا

پاکیس

گنداره

پارو پاساده

فرغانه

بکریا

مرگیانه

آریه

پارت

ساکارتیا

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

سکاهای هم‌نومش

سکاهای اموری

سمرقند

بلخ

ماراکاندا

باختر

سند

فرغانه

بکریا

مرگیانه

آریه

پارت

ساکارتیا

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

کرمان

ساکا

ایرانی‌ها بود. داریوش آشکارا در آرزوی انتقام شکست ماراتون بود اما شورش مصر مانع وی شد. او در ۴۸۶ پ.م درگذشت.

خشایارشا، فرزند داریوش، در آغاز مجبور بود به مقابله با شورش بابل بپردازد. اما زمانی که وی این کار را به انجام رساند، سپاهی بزرگ فراهم آورد. تنها امر مسلم در باره ابعاد این ارتش این است که به سبب بزرگی بی‌سابقه خود یونانی‌ها را در هم شکست. این ارتش در بهار ۴۸۰ پ.م از آسیای صغیر به راه افتاد و از روی پلی ساخته شده از قایق، از تنگه هلسپونت^۱ گذشت و از طریق تراکیه و شمال یونان به راه افتاد و ناوگانی آن را پشتیبانی و تدارک می‌کرد. کشورهای شمال یونان تابع شدند و برخی، سربازانی را برای ارتش هخامنشی فراهم آوردند. نیرویی مدافع به فرماندهی اسپارتی‌ها، که از گذرگاه ترموپیل دفاع می‌کرد، در هم شکسته شد و ناوگان متحد یونان وادار گردید تا از جایگاه مجاور خود در آرمیسیون عقب‌نشینی کند. خشایارشا آتن را، که بیش‌تر مردم آن را ترک کرده بودند، به تصرف درآورد.

اما این پایان موفقیت‌های ایرانیان بود؛ یونانی‌های متحد، ناوگان خشایارشا را در سالامیس شکست دادند. بدون این ناوگان، خشایارشا نه امیدی به فتح پلوپونز داشت و نه از تدارک ارتش خود مطمئن بود و از این رو همراه با بیش‌تر سپاه عقب‌نشینی کرد و مردونیوس را با نیرویی بزرگ از سربازان برگزیده در یونان باقی گذارد. در ۴۷۹ پ.م مردونیوس با ارتش متحد یونان در پلاته واقع در بیوتیا درگیر شد اما پس از چند موفقیت اولیه، شکست خورد و کشته شد. باقیمانده ایرانیان از طریق یونان و تراکیه به آسیا عقب‌نشینی کردند.

اندکی بعد یونانیان، ایرانیان را در ایونی و در نبرد موکاله شکست دادند. متحدان یونانی به رهبری آتن، ایرانیان را از تراکیه، ایونی و قبرس بیرون راندند و در حدود ۴۶۶ پ.م آن‌ها را در کنار رود اوریمدون در پامفیلیا شکست دادند و به پشتیبانی از شورش مصر پرداختند تا این‌که در سال ۴۴۹ پ.م اردشیر اول، جانشین خشایارشا، مذاکرات «صلح کالیاس» را با آتنی‌ها آغاز کرد.

اردشیر اول در ۴۲۴ پ.م درگذشت. فرزند وی، خشایارشا دوم، را خیلی زود

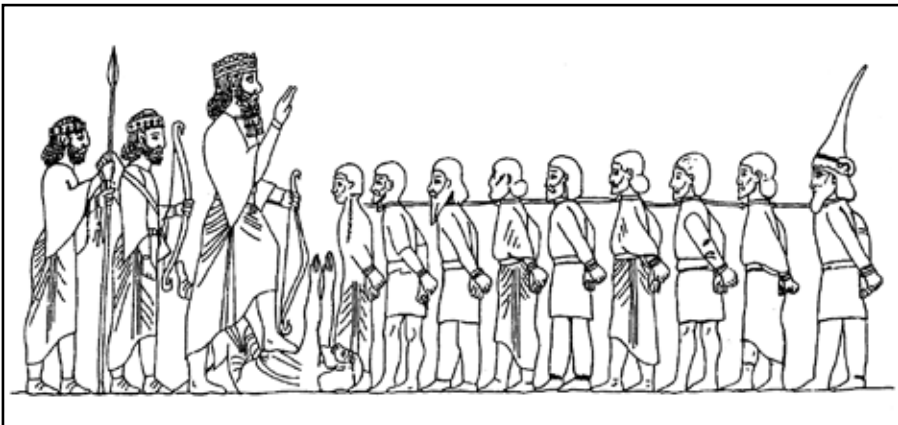
۱. Hellespont: داردانل امروزی.

برادر نامشروعش سُغدیان به قتل رساند و خود نیز جایش را به یکی دیگر از فرزندان نامشروع اردشیر داد که به عنوان داریوش دوم به تخت نشست. از این به بعد شورش‌های بیش‌تری در ماد و در کادوس در کرانه‌های دریای مازندران روی داد و شورش‌های بزرگ در ۴۰۴ پ.م در مصر، استقلال این کشور را به دنبال آورد. چنین پنداشته می‌شود که از این زمان، سرزمین‌های دورافتاده جدایی خود از امپراتوری هخامنشی را آغاز کردند. مثلاً در ۴۰۰ پ.م بیش‌تر کرانه‌های جنوبی دریای سیاه مستقل گردید. در سده چهارم پ.م جدایی‌ها گسترش یافت؛ شاهان تراکیه‌ای بیتونیا در بیش‌تر این دوره مستقل بودند و در زمان فتوحات اسکندر مقدونی، خوارزم و هند مدتی بود که از امپراتوری هخامنشی جدا شده بودند.

در ۴۱۲ پ.م ایرانیان، در اتحادی با اسپارت برای متوقف ساختن آتن در دریای اژه، مداخله در امور یونان را بار دیگر آغاز کردند. در حدود ۴۰۸ پ.م کوروش کوچک، فرزند داریوش دوم، کارگزار هخامنشی‌ها در آسیای صغیر گردید. اما زمانی که برادر وی به عنوان اردشیر دوم بر تخت نشست، کوروش این پایگاه قدرت خویش را در کوشش برای دستیابی به تاج و تخت به کار گرفت. او ارتشی از مزدوران یونانی فراهم آورد و به سوی خاور به راه افتاد اما تنها دستاورد وی، شکست و مرگ در کوناکسا در بابل بود. یونانیان که اکنون گزنفون آتنی یکی از فرماندهان ایشان بود، با نبرد راه خود را از درون امپراتوری هخامنشی و از میان قبایل مستقل گشودند تا به دریای سیاه رسیدند و به گونه‌ای حماسی، ضعف ارتش هخامنشی را نمایان ساختند. برخی از آن‌ها به خدمت اسپارت درآمدند که از کوروش کوچک پشتیبانی کرده و اکنون در آسیای صغیر با ایرانیان در حال جنگ بود. اما اسپارت نمی‌توانست مدتی طولانی هم در برابر ایرانیان بایستد و هم در برابر دشمنان یونانی، و چون در ۳۸۶ پ.م «صلح شاهنشاه» منعقد گردید، شهرهای یونانی آسیا بار دیگر تحت حاکمیت ایرانیان قرار گرفتند.

دهه‌های بعدی شاهد کوشش‌های پیاپی برای فتح مصر و نیز شورش‌های متعدد ساتراپ‌های ایرانی در آسیای صغیر بود. به نظر می‌رسد در دهه‌های ۳۶۰ و ۳۵۰ پ.م همین‌که ساتراپی صلح می‌کرد یا مطیع می‌شد ساتراپ دیگری دست به اسلحه می‌برد. در کاریا، ارمنستان و دیگر سرزمین‌ها، ساتراپ‌های به‌ظاهر وفادار، دودمان‌های موروثی خود

را پی افکنده بودند. اردشیر سوم که در ۳۵۸ پ.م به تخت نشست، سرانجام آناتولی را آرام ساخت و حتی موفق شد در ۳۴۳ پ.م مصر را نیز بازپس گیرد. اما درست در زمانی که به نظر می‌رسید مرزهای ایران هخامنشی در حال بازگشت به وضع اول است، دشمن تازه‌ای سر برآورد و فیلیپ مقدونی در ۳۳۶ پ.م ارتشی را به آسیای صغیر فرستاد. در همان سال داریوش سوم در ایران و اسکندر سوم [اسکندر مقدونی] در مقدونیه بر تخت نشستند. اسکندر در ۳۳۱ پ.م با خزانه‌ای تهی و چیزی که ارتش کوچک و ناچیزی به نظر می‌رسید به آسیا تاخت. او در کرانه رود گرانیکوس نیروی ساتراپی‌های محل را شکست داد و بدون مواجهه با چندان مقاومتی، آناتولی را درنوردید. داریوش سپاهی بزرگ فراهم آورد و در گذرگاه‌های شمال سوریه با مانورهایی بر اسکندر سبقت جست، اما در نبرد ایسوس به گونه‌ای قاطع شکست خورد. در حالی که اسکندر سوریه و مصر را امن کرده بود داریوش سپاه بزرگ دیگری را فراهم آورد که در آن سربازانی از خاوری‌ترین استان‌ها که در نبرد ایسوس نبودند حضور داشتند، اما او دگربار در گوگمل شکست خورد. داریوش در حالی که به سوی خاور می‌گریخت به دست بسوس ساتراپ باکتریا، که می‌کوشید در شرق ایران مقاومتی را رهبری کند، کشته شد. اما بسوس موفقیتی به دست نیاورد و همه امپراتوری هخامنشی به چنگ مقدونی‌ها افتاد.



تصویر ۲: شاه بزرگ و پیروزمند، داریوش اول، در کتیبه تبلیغاتی بیستون که بردیای «دروغین» را زیر پای دارد و در برابر وی شاهان شورشی شکست‌خورده قرار گرفته‌اند. اسکونخه سکایی بعداً به آن‌ها افزوده شده است.



تصویر ۳: شاه بزرگ در حال گریز در نبرد ایسوس. داریوش سوم در گردونه‌اش در دیوارنگاره‌ای موزاییکی [موزاییک ایسوس] تصویر شده است که رونگاری رومی از یک نقاشی یونانی است.

منابع

منابع تاریخ نظامی هخامنشی سرشتی ناهمگون دارد. ایرانیان خود بسیار اندک به تاریخ‌نگاری پرداختند، گرچه برخی سنگ‌نوشته‌های شاهی به واگویی رویدادها می‌پردازند. با این حال ما برای [ایجاد] یک واگویی منسجم، که توالی رویدادها را منظم سازد، هنوز نیز به مورخان یونانی اتکا داریم. نخستین و بزرگ‌ترین این مورخان، هرودوت است که به عنوان زمینه‌ای برای داستان اصلی خود، نبردهای بزرگ ایران و یونان، به تشریح برپایی امپراتوری هخامنشی پرداخت. در روزگار باستان بنا بر رویکردی فکری، هرودوت مورخی بی‌اعتبار پنداشته می‌شد که بیش‌تر تاریخ خود را جعل کرده است. این نظر دیگر امروزه چندان پذیرفته نیست هرچند کتاب هرودوت را باید با احتیاط خواند چرا که وی شاهد عینی رویدادهایی که شرح می‌دهد نبوده است و بسیاری از منابع وی ضد ایرانی بوده‌اند و انگیزه‌های وی کاملاً مانند مورخان امروزی نبوده است. دومین منبع اصلی، گزنفون است که اثر وی با نام آناباسیس، روایتی عینی از شورش کوروش کوچک و بازگشت مزدوران یونانی است؛ تربیت کوروش [کوروپدیا/کوروش‌نامه] وی داستانی تاریخی است که در قالب زندگینامه کوروش بزرگ بیان شده است (بخش پایانی آن که در باره سقوط سازمان‌های نظامی ایران از روزگار کوروش است ممکن است اثر خود

گزنفون نباشد). دیودوروس سیسیلی از دیگر نویسندگان یونانی است؛ گردآورنده‌ای متأخر که «تاریخ جهانی» وی از منابع مختلفی استفاده می‌کند که برخی موثق‌تر از مابقی هستند. البته مورخان اسکندر اطلاعاتی مربوط به واپسین روزهای امپراتوری هخامنشی را ارائه می‌دهند. منابع نوشتاری غیر یونانی این تصویر را اصلاح می‌سازند. برخی بخش‌های عهد عتیق به نقل رویدادهای فلسطین زیر سلطه ایرانیان می‌پردازند، هرچند چیز اندکی در باره امور نظامی می‌گویند. رویدادنامه‌های بابلی گاهی تاریخگذاری رویدادها را به گونه‌ای دقیق‌تر از دیگر منابع ممکن می‌سازند و برخی دیگر از گنلوخته‌های بابلی چیزهایی را در باره سازمان نظامی آن ایالت آشکار می‌سازند. به همین سان برخی پاپیروس‌های مصری به بیان امور واحدهای پادگانی مصر زیر سلطه ایرانیان می‌پردازند. نوشته‌های فارسی، صرف‌نظر از سنگ‌نوشته‌های داریوش که به بیان کارهای او می‌پردازند، شامل گنلوخته‌های اداری تخت جمشید و فهرست اقوام تابع هستند که نقش آن‌ها بر گورهای شاهی کنده شده است.

در باره جامه و جنگ‌افزارهای سربازان پارسی منابع هنری متعددی وجود دارند. آثار هنری کاخ‌های شاهنشاهان ایران، نقوش برجسته تخت جمشید و کاشی‌های لعابدار شوش، پاسداران دربار را نمایش می‌دهند. تخت جمشید همچنین سربازان ملل تابع ارتش ایران را نشان می‌دهد. گورنگاره‌های شاهی نشان‌دهنده اتباعی هستند که اورنگ شهریاری را بر دوش دارند و بیش‌تر آن‌ها مسلحند و برخی جامه‌هایی ساده‌تر از همگان خود در نگاره‌های بهتر شناخته‌شده آپادانا به تن دارند و از این رو ممکن است برای جامه‌های نظامی، راهنماهای بهتری باشند. در برخی گورنگاره‌ها، ملیت‌های گوناگون با ذکر نام مشخص شده‌اند در حالی که تشخیص ملیت برخی چهره‌های نگاره‌های آپادانا هنوز ممکن نیست.

همچنین مهرهای ایرانی بسیاری وجود دارند که برخی از آن‌ها گواه تأییراتی از یونان هستند و صحنه‌های نبرد یا تصاویر دیگری از سربازان را نشان می‌دهند. پس از نبردهای ایران و یونان، سربازان ایرانی به موضوعی عمومی در سفال‌نگاری یونانی بدل شدند. دیگر نواحی امپراتوری نمایه‌هایی از جنگجویان محلی خود را فراهم می‌آورند، گورنگاره‌ها و حجاری‌های لوکیه آمیزه‌ای از شیوه‌های سلاح‌داری ایرانی، یونانی و محلی را نشان می‌دهند که شایسته توجه است.

سازمان نظامی

از ویژگی‌های امپراتوری پارس‌ها آمادگی ایشان جهت اجازه دادن به اتباع خود برای حفظ سازمان‌های بومی خود، در مواردی بود که تضادی با حاکمیت ایرانی نداشت. این امر به زمینه‌های نظامی نیز تسری یافت و پارس‌ها در همه ساتراپی‌ها از نهادهای بومی برای گردآوری سرباز استفاده می‌کردند. همین امر تشخیص یک سازمان نظامی متمایز پرسی را کاملاً مشکل می‌سازد.

فرماندهی

در قلب سازمان نظامی هخامنشی شاه جای داشت — «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌هایی با مردمان بسیار، شاه در این زمین بزرگ، گسترده و دورکرانه...» — و از کوروش بنیانگذار سلسله تا داریوش سوم، آخرین شهریار، از شاهان پارس انتظار می‌رفت ارتش خود را در نبردهای بزرگ و در میدان جنگ فرماندهی کنند. بدین ترتیب بود که داریوش بزرگ ارتش خود را علیه سکاهای هدایت کرد، خشایارشا سپاه تازنده به یونان را خود فرمانده بود، اردشیر دوم علیه کوروش، برادر شورش خود، راهی میدان نبرد گردید و اردشیر سوم با شورش‌ها در فنیقیه و مصر به نبرد پرداخت.

اما شاه نمی‌توانست خود، همه نبردها را رهبری کند، چون اغلب درست نبود که سال‌ها را دور از مرکز حکومتی امپراتوری سپری کند. نبردهای کوچک محلی را ساتراپ‌ها فرماندهی می‌کردند. نبردهای مهم را فرماندهانی هدایت می‌کردند که دربار ایشان را به‌ویژه برای هدایت نبرد فرستاده بود؛ اینان بیش‌تر از اشراف بلندپایه پرسی و اغلب جزو خاندان شاهی هخامنشی بودند. برای نمونه مردونیوس که در ۴۹۲ پ.م در تراکیه جنگید و پس از عقب‌نشینی خشایارشا در ۴۷۹، ارتش را در یونان فرماندهی کرد، خواهرزاده داریوش و نیز داماد وی بود. یکی از فرماندهان در نبرد ماراتون، آرتافرن، برادرزاده دیگر داریوش بود. شاهزاده کوروش کوچک را در زمان حکومت پدرش جهت هماهنگ ساختن کوشش‌های ساتراپ‌های غربی برای مقابله با آتنی‌ها گسیل داشتند. داریوش سوم به عنوان شاهزاده، نیروها را در نبرد در برابر کادوسی‌های شورش فرماندهی می‌کرد. اما دیگر فرماندهان عالی‌رتبه لزوماً پرسی نبودند. نام فرماندهان ذکر شده در سنگنوشته‌های داریوش در طی



تصویر ۴: ساتراپ‌ها و حاکمان. (آ) بزرگ‌زاده پارسی (شهبازی ۱۹۷۵) او را ساتراپ تیسافرن می‌داند) که بر یادمان نرئید در لوکیه نقش شده است (نگاه کنید به تصویر ۴۴) و یک چتردار و یک پاسدار هوپلایت یونانی با او هستند. (ب) ساتراپ آتوفراداتس در حال ملاقات، نقش تابوت لوکیه‌ای پایاوا (تصویر ۳۴پ). (پ) از یک سکه از خری، شاهزاده لوکیه‌ای کسانتوس، حدود ۴۳۰-۴۱۰ پ.م این‌جا حاکمی بومی با کلاه و دیهیم پارسی نشان داده شده است. (ت) نقشی از یکی از سکه‌های تیسافرن، ساتراپ لیدی. (ث) نقشی از یکی از سکه‌های فارناپاز، ساتراپ داسکولیون.

شورش‌های پس از به‌تخت‌نشینی وی، شامل دادرشیش ارمنی و تخمسپده مادی است. همکار ارشد آرتافرن در نبرد ماراتون، داتیس مادی، و دریادار کوروش کوچک، تاموس مصری بود. همچنان‌که نفوذ نظامی یونان در سده چهارم پ.م در ایران افزایش یافت، افسران یونانی که حتی تبعه ایران نیز نبودند به مقامات بلندی دست یافتند اما آنان معمولاً تابع فرادستان پارسی خود بودند، همچون ایفیکراتس آتنی که در ۳۷۰ پ.م با مصری‌ها می‌جنگید و زیردست فارناپاز بود.

ارتش پارس برخلاف یونانیان آن زمان، از پرچم‌های جنگی به منزله نشان فرمانده استفاده می‌کرد.

گزنفون در تربیت کوروش می‌گوید که هر فرمانده پرچمی را بر فراز چادر خود به اهتزاز در می‌آورد. به گفته پلوتارک در زندگی اردشیر، یکی از مدعیان افتخار کشتن کوروش کوچک، فردی از کاریا، که وی را با نیزه زخمی زده بود، به عنوان جایزه اجازه یافت تا جوجه خروس زرینی را بر فراز نیزه و پیشاپیش سپاه حمل کند. چنین به نظر می‌رسد که گرچه این شخص به مقام پرچمدار ارتقا یافت، پرچمی که پیکر خروسی بود، اما منبع یونانی راوی این رویداد اهمیت این موضوع را درنیافت چون سپاهیان یونانی فاقد درفش بودند.

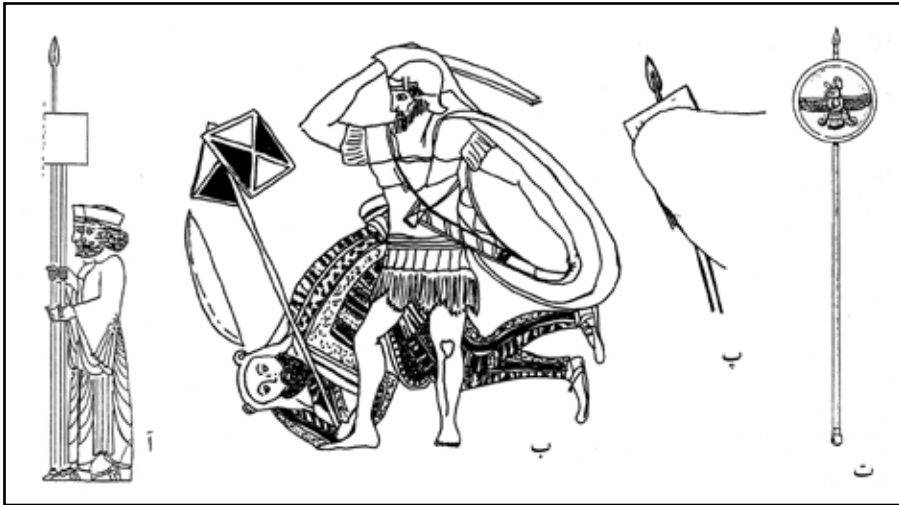
درفش شاهی هخامنشی‌ها را چون عقابی زرین با بال‌هایی گشوده وصف می‌کنند. گزنفون مشاهده کرد که این درفش، جایگاه اردشیر در نبرد کوناکسا را مشخص

می ساخت. او در آنا‌بسیس این درفش را چونان یک سپر وصف می کند، سپری سبک و گرد یا هلالی شکل که بنا بر نوشته تربیت کوروش روی نیزه‌ای بلند حمل می شده است. نشان پر اهمیت هخامنشی‌ها نه عقاب بلکه قرص خورشید بالدار همه جا حاضر در هنر هخامنشی بود و واژه عقاب بی گمان به همین نقش اشاره دارد (تصویر ۵ت).

آموزش‌های نظامی پارس‌ها

گزنفون در تربیت کوروش به بیان تعلیمات نظامی جوانان پارسی می پردازد. آنان از هفده سالگی به مدت ده سال دسته‌هایی را تشکیل می دادند که شاه می توانست آن‌ها را احضار کند و غالباً هنگام رفتن به شکار، ایشان را با خود می برد و آن‌ها هم «کمان و ترکش‌های خود، شمشیری نیم‌دار یا تبر و سپری ترکه‌بافت و دو زوبین» به همراه می بردند. شکار را چون شیوه‌ای برای آموزش جنگ می نگریدند که جوانان را به تمرین‌های بدنی، راهپیمایی‌های طولانی و کاربرد سلاح عادت می داد. از آن‌ها همچنین به عنوان گزمه یا برای نگهداری و جستجوی تبهکاران یا دنبال کردن دزدان استفاده می کردند. گزنفون می افزاید که تنها پارسیانی که می توانستند نیازهای پسران خود را تأمین کنند آن‌ها را برای این نوع تعلیمات می فرستادند. استرابو جغرافیدان که اثر خود را در سده نخست پ.م بر مبنای منابع کهن‌تر پدید آورده است از همین رسوم سخن می گوید: «پسران در حال تعلیم به گروه‌های پنجاه نفره تقسیم می شوند و آن‌ها را کارداکه می نامند چون کاردا به معنی روح مردانه و جنگجو است. آن‌ها با پرتاب نیزه از روی اسب و با کمان و فلاخن تمرین می کنند» (استرابو، کتاب پانزدهم، ۳، ۱۸).

بنا بر هر دو منبع، این تعلیمات به جای این‌که در سراسر امپراتوری عمومیت داشته باشد ویژه خود پارسیان بود (پارس‌ها ممکن بود عملاً برخی ملل تابع خود را از تعلیمات نظامی باز دارند. گزنفون در تربیت کوروش (کتاب هفتم، ۴، ۱۵) ادعا می کند که کوروش بزرگ بسیاری از ملل تابع را خلع سلاح کرد) و در حقیقت [این تعلیمات] در میان پارسیان محدود به افراد ثروتمندتر بود. ما نمی دانیم آیا این آموزش‌ها چنان گسترده بودند که پیاده‌نظام پارسی، که احتمالاً کم‌اهمیت‌تر از سواره‌نظام بود، از آن‌ها برخوردار شود یا خیر. پاسداران تصویر شده در شوش و تخت جمشید همه در یک وضعیت قرار دارند،



تصویر ۵: درفش‌ها: (آ) پاسداران در برجسته‌نگاری‌های درباری در تخت‌جمشید. شخص نخست حامل پرچمی است که به شکل لوحی چهارگوش و بر فراز یک نیزه است. (ب) پرچمداری افتاده، از یک کاسه منقوش قرمز رنگ، اثر دوریس،^۱ احتمالاً دهه ۴۷۰ پ.م. به شمشر وارونه پشت شانه پرچمدار، سپر بالای سر او و گوش‌های واقع بر سرپوش وی توجه کنید. (پ) نقش آسیب‌دیده یک پرچم پارسی از موزاییک ایسوس؛^۲ این نیز ممکن است لوح یا احتمالاً درفشی پارچه‌ای بوده باشد. (ت) بازسازی پرچم شاهی هخامنشی، نشان بالدار اورمزد بر صفحه‌ای زرین و بر فراز نیزه.

۱. Douris، سفال‌نگار یونانی سده پنجم پ.م.

۲. موزاییکی که صحنه نبرد ایسوس را نشان می‌دهد و در این اثر به دفعات به آن اشاره شده است. این موزاییک بسیار معروف، در ویرانه‌های شهر رومی پمپی در ایتالیا پیدا شد.

ایستاده با پای راست در جلو و ته نیزه روی پای چپ، وضعیتی که در جایی دیگر هم وجود دارد (تصویر ۸ ت). این وضعیت بسیار مانند حالت آزادباش است و شاید نشان‌دهنده وضعیت سلاح‌داری رسمی، دست‌کم برای یگان‌های نظامی اشرافی باشد. در مقابل معیارهای آموزشی بالایی که این نگاره‌ها نشان می‌دهند، سربازان دون‌پایه‌تر هخامنشی به مانند دسته‌هایی پست توصیف می‌شوند: «چون افسران آن‌ها با تازیانه از عقب دسته‌ها می‌آیند و همه سربازان را با ضربه‌های تازیانه به پیش می‌رانند» (هرودوت، کتاب هفتم، ۲۲۳؛ مقایسه کنید با گزنفون، آناکسیس، کتاب سوم، ۴، هنگامی که جنگجویان با ضربات تازیانه به پیش رانده می‌شوند)، اما این روش احتمالاً تنها نشان‌دهنده انضباط سخت ارتشی منظم بوده است، تازیانه‌هایی همسان جیره شراب دسته‌های صدماتی رومی.

یگان‌های پاسداران

روایت هرودوت از حمله خشایارشا به یونان (کتاب هفتم، ۴۰-۴۱) در بر دارنده توصیفی از یگان‌های پاسدار و در حال خدمت آن زمان می‌باشد.

شاه را دو یگان همراهی می‌کردند که هر یک متشکل از یک هزار سوار «برگزیده از همه پارس» بودند. دیگران را نیز «سواران برگزیده پرسی» می‌خواندند. همچنین دو یگان از پیاده‌نظام هر یک شامل یک هزار نیروی برگزیده وجود داشت. یک گروه با نیزه‌های سر به پایین رژه می‌رفتند و ته نیزه‌های آن‌ها را انارهای زرین زینت می‌داد و گروه دوم که همه از نجیب‌زادگان پرسی بودند در ته نیزه‌های خود سیب‌هایی زرین داشتند. هرودوت این سربازان را «نیزه‌بران» می‌نامد که معادل پرسی آن باید ارش تی بَرَه^۱ باشد که از آن به عنوان یگانی ویژه نیزه‌داران شخصی شاه یاد می‌شود و نه به عنوان نام یک واحد. بخشی از اثر هراکلیدوس کومه‌ای ادعا دارد که سیب‌بران، دومین گروه از این یگان‌ها، از میان ده هزار تن سپاه جاویدان انتخاب می‌شدند اما توصیف هرودوت از شیوه رژه، آشکارا نشان می‌دهد که نیزه‌بران، دو یگان جدا از سپاه جاویدان بوده‌اند.

سپاه جاویدان، که اسکوندا (۱۹۸۸ب) نام پرسی آن‌ها را به صورت *amrtaka*^۲ نامیرا [بازسازی می‌کند، ده هزار تن از پیاده‌نظام پرسی بودند که بر اساس کارایی خود، از میان همه کسانی که بعد از برگزیدن نیزه‌بران باقی می‌ماندند، انتخاب می‌شدند. این واحد را چنین می‌نامیدند چون به گونه‌ای تغییرناپذیر در همین سطح از قدرت نگاه داشته می‌شد. اگر فردی کشته یا مریض می‌شد جای خالی وی بلافاصله پر می‌گردید و از این رو نیروی آن هرگز کم‌تر یا افزون‌تر از ده هزار تن نمی‌شد. احتمالاً جای خالی در میان سپاه جاویدان را کسانی که از میان دیگر یگان‌ها ارتقا یافته بودند پر می‌کردند.

صفوف پاسداران در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید و کاشی‌های لعابدار شوش نشان داده شده‌اند. نقوش شوش را عموماً از آن سپاه جاویدان می‌دانند. برخی از نقوش تخت‌جمشید در جامه‌های مادی تصویر شده‌اند، با این حال هرودوت همه این پاسداران را پرسی‌نژاد می‌داند، اما دست‌کم یکی از افراد عالی‌رتبه‌ای که نام وی ذکر شده و

۱. در فارسی باستان -arštibara* از واژه -aršti به معنی نیزه، در فارسی نو «خشت» و -bara همیشه با مصدر بردن در فارسی نو.

۲. از پیشوند نفی -a- و -martaka* از ریشه -mar «مردن» که روی هم به معنای نامیرا و جاودان است.

از طریق منابع دیگر می‌دانیم که پارسی است با پوششی مادی در سنگ‌نگاره‌ها ظاهر می‌گردد و از این رو جامهٔ مادی همیشه به مادی بودن دلالت نمی‌کند.

از سپاه جاویدان به گونه‌ای مشخص، پس از سلطنت خشایارشا نامی برده نمی‌شود. گزنفون در تربیت کوروش می‌گوید که کوروش بزرگ ده هزار نیزه‌دار را به عنوان پاسداران خود برگزید، نیرویی که «تا به امروز» نیز باقی مانده است. به نظر می‌رسد که منظور گزنفون همان سپاه جاویدان بوده باشد و گویا فکر می‌کرده است که این سربازان هنگامی که وی در ۳۶۰ پ.م کتاب خود را نگاشت وجود داشته‌اند. اما این نیروها در گزارش گزنفون در بارهٔ سرکشی کوروش کوچک وجود ندارند. این سربازان در گزارش کوینتوس کورتیوس در بارهٔ دستور داریوش سوم برای رژه وجود دارند اما در هیچ یک از آثار دیگر تاریخ‌نویسان روزگار اسکندر وجود ندارند. به نظر می‌رسد که کورتیوس در این بخش به تقلید از هرودوت پرداخته و از این رو ممکن است در این جا وجود سپاه جاویدان نتیجه نوعی ناهم‌زمانی در توصیف رویدادها بوده باشد.

هرچه بر سپاه جاویدان رفته باشد، توصیف ارتش داریوش سوم نشان می‌دهد که برخی دیگر از یگان‌های پاسدار تا آن زمان باقی مانده بودند. در نبرد گوگمل، آریان و دیودوروس هر دو از یگان پاسداران سیب‌بر با سیب‌های زرین در انتهای نیزه‌های ایشان، درست مانند ۴۸۰ پ.م و یک هزار تن از سواره‌نظام وابسته یاد می‌کنند. این وابستگان ممکن است همان سواران ایوکیایی باشند که اسکندر آن‌ها را در ارتش خود ادغام ساخت (آریان، کتاب هفتم، ۳، ۶)؛ و نام پارسی آن‌ها باید هوک یا خووک بوده باشد (اسکوندا ۱۹۸۸ ب). دیودوروس اشاره می‌کند که علاوه بر این دو واحد، پاسداران شاهی دیگری نیز وجود داشته‌اند.

این نگهبانان، یگان‌هایی دائمی بودند و زمانی که در نبرد نبودند، شاه را همراهی می‌کردند یا در پایتخت‌های متعدد شاهنشاهی مستقر می‌شدند. اما به نظر می‌رسد آن‌ها تنها نیروی مرکزی و ثابتی بودند که هخامنشی‌ها نگهداری می‌کردند. سنگنوشته داریوش در بیستون چنین می‌گوید: «ارتش پارسی و مادی که با من بودند اندک بودند.» او همچنین به «ارتش کوچک مادی که در آن محل بوده‌اند» اشاره می‌کند. (این که این ارتش ثابت، «پارسی و مادی» نامیده می‌شود تأییدی است بر این که نگاره پاسداران تخت‌جمشید که جامه مادی به تن دارند بر وجود مادها در یگان‌های پاسدار دلالت می‌کنند.)



تصویر ۶: پاسداران هخامنشی: (آ) و (ب) پاسدارانی از نگاره‌های لعابدار شوش، احتمالاً از سپاه جاویدان. دو شیوه متمایز رنگ‌آمیزی و الگو نشان داده می‌شوند (هرچند گونه‌های کم‌اهمیت‌تری هم وجود دارند که احتمالاً به سبب بی‌مبالاتی بوده است) که احتمالاً رزم‌جامه‌های دو یگان را نشان می‌دهد. آ ردایی زرد و قهوه‌ای دارد که با گل و بوته تزیین شده است (نگاه کنید به لوح ۱۱). تصویر ۶ ب جامه‌ای سفید و زرد و تزیین شده با نقوش تصنعی آتشگاه به تن دارد. پاسداران (پ و ت) در جامه‌هایی پارسی از آپادانا در تخت‌جمشید با نیزه و سپر. کلاه خیاره‌دار که بزرگان پارسی بر سر می‌گذاردند (نگاه کنید به تصویر ۱۸) ممکن است بدین معنی باشد که آنان از نیزه‌داران بوده‌اند. دیگر پاسداران در تخت‌جمشید کلاه‌هایی ساده‌تر دارند. (ث و ج) پاسدارانی در جامه‌های مادی و پارسی از تخت‌جمشید با نیزه و کمان. (چ) پاسدار پارسی ایستاده در پشت اورنگ شهریاری بر گلدان داریوش، از اواخر سده چهارم، جنوب ایتالیا. دو نیزه وی نشان می‌دهند که او سوارکاری است که پیاده شده است. (ح و خ) تصویر بر خاک افتادگان از موزاییک ایسوس؛ در حالی که نزدیک به گردونه شاهی نشان داده می‌شوند اما ارتباطی با اسب‌ها ندارند. شاید آن‌ها پاسداران پیاده بوده باشند. هر دو کلاه‌هایی زرد و جامه‌های قهوه‌ای تزیین‌شده با رنگ سفید و جوشن دارند و تصویر ۶ خ دارای کمان است. صورت تصویر ۶ خ در سپر مفرغی یک مزدور هوپلیت یونانی بر خاک افتاده، منعکس شده است. من پیش‌تر (۱۹۸۲) این سپر را از آن یک پارسی تشخیص داده بودم اما در حقیقت ساق‌های عریان یونانی صاحب سپر را می‌توان در پس آن دید.

سربازان استان‌ها

دیگر سربازان پارسی نژاد، سربازان تمام‌وقت نبودند. داریوش همچنین به «ارتش مردمی» پارسی یا کاره به معنی گروه اشاره می‌کند که پیش از فرا خوانده شدن به خدمت «در خانه‌های خود» هستند. این‌ها آشکارا نیروهای شبه‌نظامی، ولی نه سربازان عادی، بلکه نیروهای ذخیره‌ای بودند که زمینی را در ازای خدمت نظامی در دست داشتند. داریوش ادعا می‌کند که گئوماتای «غاصب» از این مردم، زمین - کمان‌های ایشان را گرفت. نسخهٔ بابلی سنگنوشته بیستون، همین واژه را برای ماندگاه‌های نظامی بابل به کار می‌برد، که در زیر به آن می‌پردازیم.

در خارج از خود پارس گردآوری سربازان در استان‌ها کاری نامتجانس بود. این امپراتوری به استان‌هایی تقسیم می‌شد که آن‌ها را معمولاً ساتراپی می‌نامند. هرودوت (کتاب سوم، ۸۹) فهرستی از بیست استان را ارائه می‌دهد که پارس‌ها آن‌ها را شهربی [ساتراپی] می‌نامند. احتمالاً همهٔ جزئیات این فهرست درست نیست اما منابع دیگر، شواهدی را در بارهٔ تصویری کلی فراهم می‌آورند؛ این شهربی‌ها یا ساتراپی‌ها استان‌هایی نسبتاً بزرگ و اغلب در بر دارنده ملیت‌های گوناگونی بودند. برای مثال، مصر با نواحی مجاور خود در لیبی، یک ساتراپی بود. بیش‌تر ساتراپ‌ها نجبای بلندپایه پارسی یا مادی و از جمله بستگان شاه بودند. ساتراپی کیلیکیه از این رو یک استثناء بود که به خاندان شاهی بومی آن اجازه داده شد تا زیر فرمان پارس همانند یک سلسلهٔ موروثی ساتراپی، و با لقب سینسیس به حاکمیت خود ادامه دهد. (از این خاندان فرمانروای کیلیکیه‌ای در پایان سده پنجم پ.م در روایات نامی برده نمی‌شود. شاید این خاندان به سبب پشتیبانی از شورش کوروش کوچک خلع شده بود.)

پس از ساتراپ‌ها، یونانیان گاه زیردستانی به نام هیپارخی یا نایب حاکم را نیز می‌شناختند که نواحی کوچک‌تر را نگهداری می‌کردند. در حالی که بیش‌تر ساتراپ‌ها پارسی بودند، این فرمانروایان کهنتر ممکن بود بومی باشند. مثلاً سوریه ساتراپی‌ای بود که «آبرنهر» یا آن سوی رود نامیده می‌شد. ساتراپی آبرنهر، مناطقی مانند یهودیه، را در

۱. زمینی که در ازای تعهد خدمت نظامی در اختیار فرد قرار می‌گرفت. در ادامه در بارهٔ این واگذاری‌ها بیش‌تر توضیح داده می‌شود.

فرمان داشت که دارای فرمانروای بومی خود بودند و فنیقیه و شهرهای قبرس را شاهان بومی آن‌ها اداره می‌کردند.

این ساتراپ‌ها نیروهای نظامی و بومی را در استان خود گرد می‌آوردند و بر سربازان محلی فرمان می‌راندند، با وجود این به نظر می‌رسد برخی فرماندهان پادگان‌های بزرگ نه در برابر ساتراپ بلکه مستقیماً در برابر خود شاه پاسخگو بودند. حاکمان زیردست ممکن بود سربازان منطقه خود را فرماندهی کنند. آرتمیسیا ملکه هالیکارناسوس، فرماندار کهنتر ساتراپی کاریا در نبرد سالامیس، فرمانده کشتی‌های خویش بود.

سربازان گردآوری شده در استان‌های هخامنشی را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد. نخست اهالی ساتراپی‌ها که اغلب سواره‌نظام ایران را تشکیل می‌دادند. دوم در برخی استان‌ها نیروهایی از ماندگاه‌های نظامیان بیگانه وجود داشتند که در ازای داشتن زمین، به خدمت نظام می‌پرداختند. سوم پادگان‌ها که سربازان آن‌ها اغلب مزدورانی از خارج از مرزهای امپراتوری (سربازان یونانی نمونه‌های آشکاری هستند) یا از مردمان جنگجویتر ساکن در مرزها بودند. این نیروها را بیش‌تر برای نبردهایی ویژه به خدمت می‌گرفتند و سرانجام سربازگیری در ساتراپی‌ها، که با فراخوانی سربازان بومی انجام می‌شد.

بیش‌تر حاکمان بیگان‌هایی از پاسداران شخصی نگاه می‌داشتند. بهترین نمونه، سواره‌نظام سنگین اسلحه ششصد نفره کوروش کوچک بود. همچنین اورویتس ساتراپ فریگیه، لیدیه و ایونیه در زمان داریوش اول دارای هزار پارسی به عنوان پاسداران شخصی بود. این بیگان‌های پاسدار محلی ممکن است کاملاً جدا از بیگان‌هایی نباشند که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت. ما نمی‌دانیم آنان چگونه نگهداری می‌شدند، شاید به عنوان ساکنان ماندگاه‌های نظامی، زمین دریافت می‌کرده‌اند.

در زمان هخامنشی به بسیاری از سربازان زمین داده می‌شد و آن‌ها در ازای آن مکلف به انجام خدمات نظامی بودند. با وجود این پیوستگی ظاهری، گزنفون (یا نویسنده پایان تربیت کوروش وی) بر این باور است که کارآمدی سربازان پارسی تا سال‌های دهه ۳۶۰ پ.م کاهش یافته بود: «در گذشته رسم آنان چنین بود که کسانی که زمین دریافت کرده بودند باید از دارایی‌های خود سوارانی فراهم آورند و در زمان جنگ راهی میدان می‌شدند در حالی که کسانی که برای دفاع از کشور در پادگان‌ها به خدمت مشغول

بودند برای خدمات خود پول دریافت می‌داشتند. اما امروزه حاکمان، سواره‌نظام را از میان گرمابه‌داران فراهم می‌آورند، نگهبانان کشیک که غذا پیش ما می‌گذارند، کسانی که آن را برمی‌دارند، آنان که برای ما لالایی می‌خوانند تا به خواب رویم، کسانی که در کنار میز غذا می‌ایستند، مشت و مال‌دهندگان و خدمتکاران ایشان. اینان افرادی هستند که آنان را به سواره‌نظام می‌فرستند تا در ازای پول برای آن‌ها خدمت کنند. این افراد، پرشمار اما در نبرد ناکارآمد هستند.» گفته می‌شود که سواره‌نظام ارتش‌های پیشین ایران را نجبا و ملازمان ایشان فراهم می‌آوردند اما از آن به بعد این‌ها را با سربازان حقوق‌گیری با کارآیی پایین عوض کردند. افلاطون در قوانین چنین دیدگاهی دارد: «به‌ظاهر، نیروهای آن‌ها متشکل از هزاران هزار سرباز است اما همهٔ این هزاران سرباز برای خدمت بی‌فایده هستند. از این رو آنان به اجیر کردن مزدور و بیگانه می‌پردازند گویا که هیچ سربازی برای خود ندارند و برای نجات خود بدین مزدوران چشم می‌دوزند.»

از آناتولی و بابل مدارکی در دست است که نشان می‌دهد سرباز سوار آن منطقه، در ازای خدمت در ارتش، زمینی را مالک می‌شد. هرچند به‌سختی می‌توان گفت خارج از این نواحی، این شیوه تا چه اندازه رواج داشته است اما این روش برای گردآوری سربازانی به کار می‌رفت که با استانی که در آن سکونت داده می‌شدند بیگانه بودند و از این رو شاید مناسب ایران نبوده است. شواهدی وجود دارد مبنی بر این‌که با گذر زمان برخی از زمین‌های نظامی به دست مردمی افتاد که تمایلی به خدمت در سواره‌نظام نداشتند.

سواره‌نظام ایران در آناتولی مستقر بود و گزنفون از سواران هیرکانی که در موسیا خدمت می‌کردند یاد می‌کند و افراد سواره‌نظام هیرکانی در نبرد گرانیکوس زیر فرمان ساتراپ لیدیه می‌جنگیدند. آن‌ها ممکن است ساکنان ناحیه‌ای از دره فروگیوس در لیدیه بوده باشند که به عنوان «دشت هیرکانی» نامیده می‌شد. این جامعه تا زمانی که سرانجام در دورهٔ هلنی جذب ارتش یونانی مقدونی گردید، باقی ماند. آن‌ها به عنوان هیرکانی‌های موسستی یا مقدونی در نوشته‌های تاکیتوس مورخ رومی ظاهر می‌شوند (رویدادنامه‌ها، کتاب دوم، ۴۷). هرودوت می‌گوید که پارس‌ها پس از شورش ایونی زمین‌های میلِتوس را به دست آوردند و برخی جاینام‌ها نشان‌دهندهٔ ماندگاه‌های پارسی در باختر آناتولی است (استرابو از دشت کوروش نام می‌برد و کتیبه‌ها به روستای داریوش اشاره دارند).

شاید کاتائونیا در جنوب کاپادوکیه ماندگاه پارسی دیگری بوده باشد. اسکوندا (۱۹۸۸) می‌گوید که سواره‌نظام فریگیه‌ای و کاتائونیایی به احتمال بسیار ایرانی بوده‌اند نه سربازان بی‌انگیزه بومی، چون در نبرد گوگمل با وجود این که استان آن‌ها به سبب پیشروی مقدونی‌ها جدا شده بود، به داریوش وفادار ماندند.

در بابل ماندگاه‌های نظامی نشان‌دهندهٔ تداوم نهادهای کهن امپراتوری نو بابل‌اند که در زمان امپراتوری هخامنشی تغییراتی را پذیرفته بودند. شاید برپایی ماندگاه‌های نظامی در دیگر نقاط، روشی بابل‌ی بوده که پارس‌ها آن را کامل‌تر کرده بودند. بیش‌تر مدارک ما بر اساس گزنوشته‌های متعلق به نیمه دوم سده پنجم پ.م می‌باشند، اما اندکی از منابع نشان می‌دهند که این شیوه از ابتدای دوره کمبوجیه در این ناحیه برقرار بوده است. اگر بابل‌ی‌های شرکت‌کننده در نبرد گوگمل با چنین شیوه‌ای گردآوری شده بودند، پس احتمالاً این روش تا سقوط امپراتوری هخامنشی ادامه یافته بود.

زمینداران نظامی در بابل در بخش‌هایی به نام هترو گروه‌بندی می‌شدند که هر یک نوعی مجموعه تیول بود که نه به فرد، بلکه به گروهی از سربازان با ملیتی ویژه داده می‌شد. هتروها به سه نوع تیول جداگانه تقسیم می‌شدند: بیت کستی یا کمان زمین، بیت سیسی یا بیت اسپتو، اسب زمین، و بیت نارکابتی یا گردونه زمین که به ترتیب برای پشتیبانی از سربازان پیاده، سواران و گردونه‌رانان بودند. (هرچند تیول پیاده‌نظام، کمان-زمین نامگذاری شده است، اما *astebariāna* یا نیزه‌داران ظاهراً افرادی از طبقات بالا نیز بوده‌اند. شاید آن‌ها پاسداران پارسی بودند که نیازهایشان را تیول‌هایی در بابل تأمین می‌کردند.) تیول‌های گروهی، سازمان کهن بابل‌ی است و واژه کهن بابل‌ی ایلکو به عنوان اصطلاحی عمومی برای تیول و بدهی‌های ناشی از آن به کار می‌رفت، اما به نظر می‌رسد استقرار نظام‌مند سربازان بیگانه و اصطلاح کمان-زمین از ابتکارات ایرانیان بوده باشد. تیول‌های جداگانه را نه افراد بلکه خانواده‌ها در دست داشتند و اغلب در دست چندین تیولدار خویشاوند و همبسته قرار داشتند. هر هترو زیر نظر فرماندهی به نام سکنو بود که نماینده‌ای به نام سنو داشت. آن‌ها بر گردآوری مالیات نظارت می‌کردند چون تعهد تیولداران تنها محدود به انجام خدمات نظامی نبود؛ «مالیات‌های کامل، یک سرباز برای شاه، آرد برای شاه، تاره [*tārra*] و همه انواع بدهی‌ها برای دربار شاه». برخی مقامات کشوری همانند سربازان از تیول‌ها بهره‌مند بودند و برخی زمینداران سبب سازی

پرداخت می‌کردند که نوعی مالیات بود برای پشتیبانی از سربازان، بدون این که خود این تیولداران مجبور به خدمت باشند.

برخی از هتروها با نام‌هایی گمراه‌کننده شناخته می‌شدند؛ یکی از آن‌ها «گیمیرایی» [کیمری] نامیده می‌شد که قومی مضمحل شده بود اما افراد آن سکایی بودند که در این جا آن‌ها را با نام پیشینیان استپ‌نشین ایشان می‌شناختند. هتروی بابل در زمان هخامنشی دارای ملیت‌های زیر بود:

«گیمری‌ها»؛ سکاها	گیمیرایی
هندی‌ها	ایندومایی
آریان‌ها؟	آرومایی
«اورارتوها»؛ ارمنی‌ها	اورستایی
مردانی از مالاتیا؟	میلیدوایی
؟	آسیایی
لیدیه‌ای‌ها (از نام سارد پایتخت لیدیه)	سپردایی
؟	سیرکایی
سریانی‌ها یا فنیقی‌ها	سورایی
عرب‌ها	آریابه
	بنسایی، مندیکایی
گروه‌های محلی بابلی	سوموتکونایی

تا نیمه دوم سده پنجم، هتروها هویت‌های اصلی نژادی خود را از دست داده بودند یا این هویت بسیار کمرنگ شده بود. معلوم شده است که تیولداران نه از ملیت‌های هترو بلکه از میان پارس‌ها، مصری‌ها، لوکیه‌ای‌ها و یهودی‌ها بودند. یک سند فهرستی از دارندگان هفت تیول را در بخش گیمیرایی ارائه می‌دهد که نام برخی از آن‌ها نه سکایی بلکه بابلی بود — ایدین‌نبو پسر مردوک، نبورمو — هرچند سکونی [سرپرست] آن‌ها، تریپارنا، یک نام مناسب ایرانی را بر خود دارد. معروف‌ترین سند قراردادی است میان گادال‌ایامای یهودی و یک بانکدار بابلی. رحیم‌ایلی پدر گادال‌ایاما بخشی از تیول خود را به بانکد موراشو فروخت با این فرض حقوقی که یکی از افراد خانواده بانکدار را به عنوان پسر

خود بپذیرد. در ۴۲۲ پ.م این زمین را برای استخدام سوارکاری جهت مأموریتی به اوروک درخواست می‌کنند. گادالایاما می‌خواهد خدمت کند به شرط این‌که موراشو، هم‌تیولدار وی، تجهیزات مورد نیاز او را فراهم آورد. دیگر تیولداران به جای این‌که شخصاً راهی میدان شوند جانشینی برای خود اجیر می‌کردند. چهار متن دیگر از ۴۲۲ پ.م به بدهی‌های متعهدشده دارندگان تیول‌های کمان - زمین برای تجهیز و پشتیبانی از سربازان می‌پردازند. در متنی از ۵۳۰ پ.م دو تیولدار، سربازی را تدارک می‌بینند (یک نبولسونو برای شاه) و به او پول و تدارکات می‌دهند. در ۳۹۷ پ.م یک کوسورثا پول، تدارکات و اسلحه را برای یک جایگزین فراهم می‌کند.

بسیاری از تیول‌ها آشکارا به افرادی می‌رسید که خود سرباز نبودند. توپلین (۱۹۸۷) می‌گوید که بر کمان - زمین‌ها پیوسته مالیات می‌بستند و از آن برای تدارک سربازان استفاده می‌کردند. اما تعهد اضافی برای تدارک سربازان واقعی به‌ندرت اعمال می‌شد. و «شواهد بابلی در کل انعکاس‌دهندهٔ اتکای روزافزون شاه به خدمات مزدورانی بود که حقوق آن‌ها را با مالیات‌بندی پرداخت می‌کردند».

برخلاف بابل، ما از باکتیریا و سغد شواهد بسیار اندکی در دست داریم (غالباً از توصیف نبردهای اسکندر در آن‌جا) که نشان می‌دهند در این سرزمین‌های از نظر نژادی ایرانی، باید نظامی‌خواندی [فتودالی]، نمونه آن چیزی که به باور گزنفون نظام اصلی پارسی بود، باقی مانده باشد. پایداری در برابر اسکندر را اشراف محلی رهبری می‌کردند که در دژهای خود بر فراز کوه‌ها جای داشتند. آنچه مسلم است این است که مردان آنان جز در مورد برخی سکاهای متفق، تنها سربازانی بومی بودند که از رهبران محلی پیروی می‌کردند. سواره‌نظام باکتیریایی، پس از این‌که بسوس ساتراپ آنان به سغد گریخت، «پراکنده شدند و به خانه‌های خود رفتند»، امری که نشان می‌دهد آن‌ها مردانی گردآوری شده در خود منطقه بودند که دلبستگی‌هایی به باکتیریا داشتند؛ این نوع دلبستگی بیش‌تر با سربازان بومی سازگاری دارد تا افراد بیگانهٔ ماندگاه‌های نظامی.

«آن‌هایی که در پادگان‌ها وظیفهٔ دفاع از کشور را انجام می‌دادند به خاطر خدمت خود حقوق دریافت می‌داشتند.» پیش از این نیز از سربازان حقوق‌بگیر نام رفته است. بنا بر گزنوشته‌ای بابلی از ۵۱۵ پ.م لوکشوی کارداکه (کارداکه در این متن احتمالاً به معنی

«کرد» است، کاردوخوی در آثار گزنفون) در پادگانی در بابل خدمت می‌کرده است و برای تهیه گوسفند، آرد، نمک، خردل، روغن و شراب کهنه مقداری نقره به عنوان جیره سه ماه نخست سال دریافت داشته است.

در سال‌های بعد معمولاً مزدوران یونانی، سربازان پادگان‌ها را تشکیل می‌دادند. مثلاً آن‌ها میلئوس را علیه اسکندر نگاه داشتند اما سربازان مزدور تنها متشکل از یونانی‌ها نبودند. کلاینیا در فریگیه در همان زمان دارای پادگانی با هزار سرباز کاریایی و یکصد مزدور یونانی بود که زیر فرمان ساتراپ پارسی این منطقه بودند. فرماندار غزه برای ایستادگی در برابر حمله اسکندر به آن‌جا، نیرویی از سربازان مزدور عرب را برای پشتیبانی از پادگان خود فراهم آورد. هنگامی که گزنفون و ده هزار سرباز یونانی وارد ارمنستان شدند با مقاومت ساتراپ ارمنستان و سواره‌نظام آن‌جا (احتمالاً نجای محلی و تیولداران ایرانی) و گروه‌های پیاده‌نظام مزدور ارمنی، ماردی و خالدی روبرو شدند (آناباسیس، کتاب چهارم، ۳). فرماندار ارمنستان غربی نیز به همین نحو در کنار نیروهای خود دارای مزدوران خالویی و تائوخی بود (کتاب چهارم، ۴). این‌ها نمونه‌های بارز نیروهای مزدور گردآوری شده برای پادگان‌ها یا نبردهای محلی توسط فرماندهانی بودند که به یونانی‌ها دسترسی نداشتند. در مورد خالدی‌ها گفته می‌شد که «ایشان ملتی آزاد و جنگجویانی خوب بودند». ماردی‌ها احتمالاً از اتباع شاه بزرگ بودند، حداقل به ظاهر، و ارمنی‌ها مسلماً چنین بودند. خواه اتباعی ظاهری یا افرادی آزاد، این مردمان منبع مناسبی از سربازان مزدور محلی فراهم می‌آوردند.

فریگیه‌ای‌ها و ارمنی‌ها سربازانی زیر فرمان ساتراپ‌های محلی بودند، حال آن‌که دیگر مزدوران مستقیماً در برابر شاه مسئول بودند. گزنفون به هنگام غارت موسیا، مورد هجوم سربازان گوناگونی قرار گرفت: «سربازان کومانی... برخی سربازان هوپلیت آشوری و حدود هشتاد سوار هیرکانی که در خدمت شاه بودند.» اگر سربازان هیرکانی نبرد گرانیکوس در حقیقت از مانده‌های نظامی دشت هیرکانی نبودند، پس آن‌ها هم مزدورانی در خدمت شاه بوده‌اند. همانند این سربازان هیرکانی متقدم، همقطاران باکتریایی و مادی آن‌ها نیز یگان‌های مشابهی را تشکیل می‌دادند و در فرمان مستقیم شاه به غرب فرستاده می‌شدند.